

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

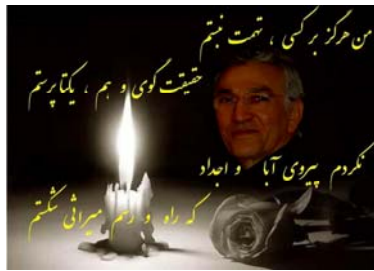
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نعمت الله مختارزاده

۱۷ سپتمبر ۲۰۱۸



فراری

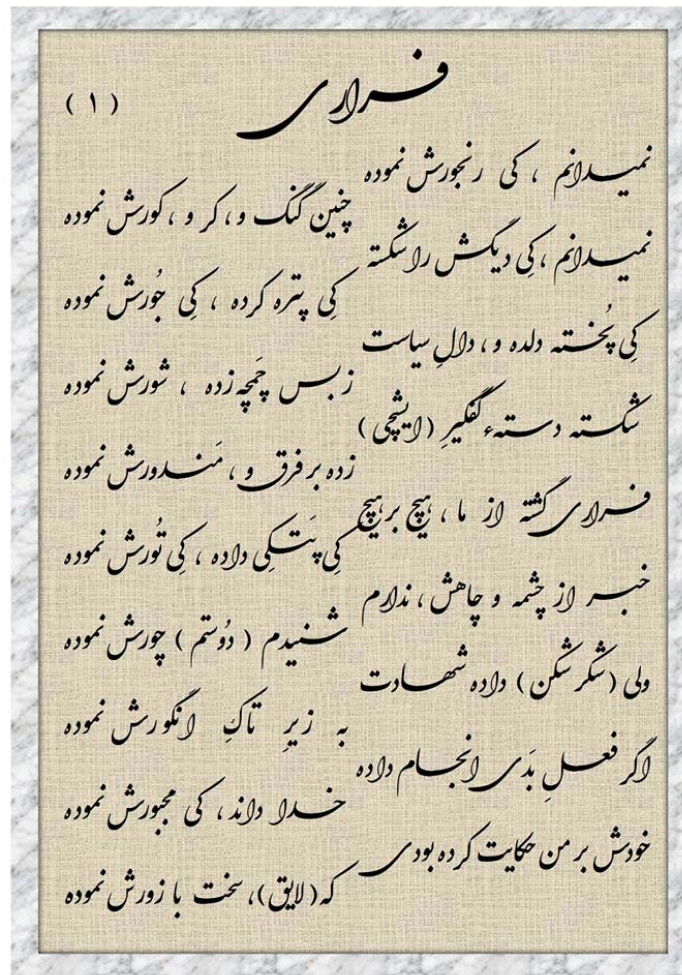
نمی دانم، کی رنجورش نموده
نمی دانم، کی دیگش را شکسته
کی پخته، دلده و دال سیاست
شکسته دسته کفگیر (ایشچی)
فراری گشته از ما، هیچ بر هیچ
خبر از چشمه و چاهش ندارم
ولی (شکر شکن) داده شهادت
اگر فعلی بدی انجام داده
خودش بر من حکایت کرده بودی
پناهنده به حکمتیار گشته
به آغوش شرارت پرورانده
حقایق را یکا یک راست گفتم
ز مزدوری، بالاخر گشته آزاد
به والله من به کس چیزی نگفتم
پیام (قند شکن) خواندم به (ف، ب)
شده معتاد چرس و بنگ و شیشه
به مثل ماش، پاهایش کلوله

چنین گنگ و کرو کورش نموده
کی پتره کرده، کی جورش نموده
زیس چمچه زده، شورش نموده
زده بر فرق و مندورش نموده
کی پتکی داده، کی ثورش نموده
شنیدم (دوستم) چورش نموده
به زیر تاک انگورش نموده
خدا داند، کی مجبورش نموده
که (لایق)، سخت با زورش نموده
به راکت سوارو مغرورش نموده
اجیرش کرده مزدورش نموده
که حرف راست مقهورش نموده
سیاست شاد و مسرورش نموده
قلم شاید که مشهورش نموده
عسل دزدیده، زنبورش نموده
که عادت سخت مدحورش نموده
که هر دوغی مگس خورش نموده

همی لولد به هر سو، بی اراده
طناب از ریش و از پیشم اجانب
به امر (اردوخان) بی ساز رقص
همی پالیش زَنَد بر کفش (پوتین)
سیاست کار خود را کرد آخر
به ظاهر، ضد اعراب و طنابش
تَنابستان ازو رونق گرفته
عرب را از عجم با (ت) و با (ط)
چَرندیاتی بنوشته به نامم
نکرده، فرق صاد و سین و از تِه
لباسی از سیاست کرده بر تن
ولی «نعمت» پس از این نام اورا

ضرورت پُتک و انبورش نموده
به گردن بسته منفورش نموده
به امیدی که منظورش نموده
که شاید از اجل، دورش نموده
دروغگو و قسم خورش نموده
به باطن، تار و طنبورش نموده
انیس تیغ و ساطورش نموده
تفاوت داده محظورش نموده
جوابم موش و شورمورش نموده
گهی غلمان و گه حورش نموده
دیانت، سخت مغمورش نموده
به دشت کریلا گورش نموده

۶ نومبر ۲۰۱۷



پناهنده به حکمتیار گشته
 به راکت سوار و مغرورش نموده (۲)
 به آغوش شرارت پرورانده
 لاجیرش کرده ، مزدورش نموده
 حقایق رویکایک راست گفتم
 که حرف راست ، مقهورش نموده
 ز مزدور سر ، بدختر گشته آرزو
 سیاست شاد و مسرورش نموده
 به ولایت من به کس چیز نگفتم
 قلم شاید که مشورش نموده
 پیام (قدشکن) خواندم به (ف ب)
 عسل دزیده ، زبورش نموده
 شده معتاد چرس و بنک و شیشه
 که عادت ، سخت مدحورش نموده
 به مثل باش پاهایش کلوله
 که هر دوغی مکس خورش نموده
 همی لولد به هر سو ، بی لاروده
 ضرورت ، پتک و لوبورش نموده
 طناب لوز ریش و لوز پشم لجانب
 به کردن بسته ، منفورش نموده

به لمر (لردوغان) بی ساز رقص
 به امیدر که ، منظورش نموده (۳)
 همی پالش زند ، بر کفش (پوتین)
 که شاید از لاجل دورش نموده
 سیاست کار خود رو کرد آخر
 دروغگو و ، قسم خورش نموده
 به خاطر ، ضد اعلاب و طنابش
 به باطن ، تار و ، طنورش نموده
 تنبستان او رونق گرفته
 لیس تیغ و ساطورش نموده
 عرب رو از عجم با (ت) و با (ط)
 تفاوت داده محورش نموده
 چسندیاتی بنوشته ، به نامم
 جولیم موش و شور مورش نموده
 نکرده فرق صاد و سین و از شیمی
 کیمی غلمان و که حورش نموده
 لباسی از سیاست کرده برتن
 دیانت ، سخت معسورش نموده
 ولی «نعمت» پس از لاین نام او رو
 به دشت کربلا ، گورش نموده